

به بار خواهد آورد و هم زندگی کیفی، خواه کیفیت دین دارانه تعریف شود یا چیز دیگر.

ایشان تیلور را اندیشمند مهمی برای فهم ما از این معنای تجدیدسازی می داند و دلایلی را برای این ادعا طرح می کند. تیلور از یک سو، یک کاتولیک معتقد و متعهد به اصول و نظام دینی، از جمله وفادار به وحدانیت حضرت باری تعالی است، و از سوی دیگری یکی از مهم ترین صداها و مدافعان اندیشه و ارزش های برآمده از تجدید مانند آزادی، اراده و اختیار آدمی. اندیشه های وی برای ما ایرانیان که از یک سو در پی «بازگشت به خویشتن» فرهنگی خود هستیم و از سوی دیگر به دنبال متحد شدن، به وجهی هستیم که بتوانیم در پهنه ملی و جهانی بازیگر نقش آفرین باشیم، می تواند گره گذار و کارساز باشد.

اولین دلیل، این اهمیت این است که تیلور استوارترین موضع را درباره متضاد و متناقض و معارض نبودن دین با تجدید ارائه کرده است. البته این که آن ها از دو جنس متفاوت اند از وضاحت است ولی دشمن بودن آن ها، نه ضرورت دارد و نه حتمی است. تیلور در مقابل دیدگاه اتمی و تحصلی باور، بر آن است که عالم و آدم به صورت اندام وار شکل گرفته اند و همه چیز را باید با نگاه ارتباطی فهمید. در نحوه نگرش اندام وار که تا زمان جدید در همه جای دنیا، از جمله تمدن های مصر باستان، چین، ایران، آرتک و مایا سرنمون علمی غالب و مقبول بود، آنچه در جهان مادی قابل مشاهده است تنها صورت ظاهری چیزها تلقی می شود و آنچه ورای تصور آدمی است و به مخیله آدمی در نمی آید بسیار بزرگ تر، واقعی تر و زنده تر از صورت های مادی و ظاهری چیزهاست. آنچه انسان از جهان می فهمد، به زعم تیلور، نه به واسطه قدرت ذهنی، صورت برداری عینی، مشاهده و تحلیل انسان، بلکه به دلیل درگیر شدن با تمام وجود (جسمی، ذهنی و روحی) ارتباط داشتن، لمس کردن و بالاخره تجربه کردن وی از دنیاست. هم چنین به دلیل قوت و استواری اندیشه تیلور در جهت راه گشایی و ارائه سرنخ های مهم در جستار برای یافتن مرزی مناسب میان «زندگی فضیلت مند» و جهان

می دهد که انسان همیشه می خواسته یک زندگی فضیلت مند (طیبه)، به نسبت موفق، و همراه با ارزش ها و معانی ابدی در دنیا برای خود داشته باشد.

رجایی میان سه اصطلاح که به نسبت ما با جهان بینی انسان حضور مرتبط است تمایز قائل می شود و معتقد است هر یک از این مفاهیم نشانگر رویکرد متفاوتی به این جهان بینی است. مفهوم اول تجدید است که پیامد تاریخی تثبیت جهان بینی انسان حضور و تفوق آن بر دیگر جهان بینی ها است. درست است که این شیوه تفکر، دیدن، اندیشیدن و عمل کردن ابتدا در اروپا بروز نمود و به صورت استوارتری در مناطقی برقرار گردید که با عنوان کلان «غرب» تعریف می شوند، اما نباید آن را پدیده ای غربی دانست. سلوک تجدید و شیوه تولید برآمده از آن، پاسخی است که انسان، به زعم انسان بودن و نه غربی یا شرقی بودن، به ناکارآمدی سلوک و جهان بینی مبتنی بر سنت و شیوه تولید کشاورزی داده است. اینکه این اتفاق در غرب بروز کرده است همان قدر تصادفی است که چرخش انسان از شیوه جمع آوری و شکارگری به کشاورزی در بین النهرین در هزاره چهارم قبل از میلاد رخ نمود.

پیامد این گفته این است که می توان روایت های متعددی از تجدید داشت. علاوه بر این ما با مفهوم تجدیدسازی مواجهیم که به معنی انتقال، اعمال و اجرای برخی جنبه های تجدید است که هر شخص یا جامعه ای بر حسب موقعیت ویژه خود به آن هاروی می آورد. تجدیدسازی نیز توسط دولت های مختلف در اشکال مختلف پیگیری می شود. اصطلاح غربی سازی است که تقلید از غرب و مثل غرب شدن را تشویق می کند. این همان روش استعماری و امپریالیستی است که با خود محق دانستن، مثل غرب شدن را تنها روش رسیدن به تجدید و برای همه بخش های جهان می داند. نتیجه ای که از تمایز میان تجدید، تجدیدسازی، و غربی سازی می گیریم این است که راه درست و کارآمد، تجدیدسازی است و نه غربی سازی و این خود بعد از روشن نمودن تکلیف رابطه خود یا جامعه با روند تجدید حاصل می شود. نتیجه آن همان زندگی فضیلت مند است که هم موفقیت کمی

## دیدگاه فرهنگ رجایی<sup>۱</sup>

فرهنگ رجایی معتقد است در کل تاریخ بشر سه جهان بینی کلان بروز کرده است و انسان ها اغلب درون یکی از این جهان بینی ها نگرش خود را شکل داده اند. او این سه جهان بینی را به ترتیب نظام فکری «خدایان حضور»،<sup>۲</sup> «خدای تعالی»<sup>۳</sup> و «انسان حضور»<sup>۴</sup> می خواند. در جهان بینی «خدایان حضور» خدایان متعددی، هر یک مسئول سامان حوزه اختیارات خود بوده و میان ایشان نیز نظم سلسله مراتبی و تقسیم کار وجود دارد. جهان بینی دوم به جهان بینی توحیدی معروف است که در قبول خیمه ای بودن کل وجود و منظم و مطلوب بودن آن با جهان بینی اول شریک است اما چند خدایی را نمی پذیرد. این نگرش بر آن است که منشأ و صاحب و غایت حیات، یک خدای واحد است و نقش آفرینی اختصاصاً به این خدای واحد انتزاعی اختصاص دارد. سه دین بزرگ ابراهیمی مثال های عمده برای این جهان بینی هستند. جهان بینی سوم که در زمانه حاضر، اندیشه غالب شده است به جهان بینی سکولار معروف است. اگر بپرسیم در این جهان بینی بازیگری و نقش آفرینی در اختیار کیست، پاسخ «انسان» در معنای کلان و عریان کلمه و فی نفسه است. جهان بینی انسان حضور هیچ ارزشی را ورای آنچه انسان برای چیزها قائل می شود، نه درک می کند و نه می پذیرد.

نکته قابل توجه این است که گرچه در هر دوره یکی از این جهان بینی ها مذهب مختار بوده است؛ شکلی از هر سه جهان بینی در همه فرهنگ ها و در همه دوران ها در کنار هم وجود داشته اند. بسیاری از دانشمندان، شامل تیلور، بر این باورند که اصولاً جهان بینی انسان حضور، برخلاف باور نسبتاً رایج، به دلیل حذف و کنار زدن مذهب و در مخالفت با دین، میدان دار نشد، بلکه برعکس، جهان بینی انسان حضور فرزند خلف و برآمده از جهان بینی مبتنی بر دین است. اهمیت اندیشه چارلز تیلور این است که وی می کوشد حد و مرز میان دو جهان بینی خدای واحد حضور و انسان حضور را بیان کند. این دغدغه، مقوله ای امروزی نیست و شواهد نشان

From The Song of Los (1795) by William Blake. Courtesy Library of Congress